



من به هراندیشه‌ای احترام نمی‌گذارم!

به راستی چرا احترام به اندیشه‌ی دیگران این همه ناگشوده و کسدار مانده است؟ آیا شنیدن اندیشه‌های آلوده به خرافات دیگران و سکوت در برابر آنها، پیوندی با شکیبائی و بردباری دارد یا اینکه سکوت ما زمینه ساز سوء استفاده‌ی دیگران و مردم فریبی می‌شود؟ اگرما سکوت نکنیم و اندیشه‌های پوسیده و خرافاتی و اماندگان تاریخ را محکوم کنیم، اگر ما به آگاهی دیگران پردازیم؛ آیا به اندیشه‌ی دموکرات و آزادی خواهی جامعه بی احترامی کرده ایم؟ من هرگز نمی‌توانم الهی را باور داشته باشم که نژاد پرستی، تبعیض جنسی، برده داری، جهل و گسترش خرافات را در کتاب‌های ادیان ابراهیمی و سایر مذاهب من در آوردی موعظه می‌کند، و سپس من را به جای خود به جهنم می‌فرستد.

من هرگز الهی را باور نمی‌کنم که سدها بار به آنچه که مدعی است خودش خلق کرده، سوگند یاد می‌کند. الهی که در قرآن نزدیک به هشتاد بار به تور، به زیتون، به شتر و درخت خرما سوگند می‌خورد و خرد باختگان بر این باورند که این الله بی خرد در آسمان هفتم جا خوش کرده است.

خستین بار کفتی پذیرفتم، دومین بار کفتی شک کردم و سومین بار که

سوگند خوردی دریافتم که دروغ می‌گویی!



هر دو مار است

در طول یک سد سال گذشته، با باز شدن پای ایرانیان به غرب و راه یافتن دستاوردهای فکری و اجتماعی جهان مدرن به درون مرزهای ایران همواره خطر دگرگونی و تحریف مفاهیم انتقالی، آنها را تهدید می‌کرد. انتقال از نظر ترجمه زبانی که ناگزیر از آفریدن واژه‌های تازه بود از یک سو و انتقال از نظر درک آن مفاهیم که چالش‌های فکری تازه‌ای را به ارمغان می‌آورد از سوی دیگر، مهم‌ترین مشکلاتی بودند که جامعه واپس‌گرای ایران بر سر استفاده از دستاوردهای فرهنگی غرب با آن روبرو بود. کیست که نداند روحانیت شیعه در این واپس‌گرایی و تشدید این مشکلات نقش ویژه‌ای بازی کرده و می‌کند. تنها یادآوری دو عرصه از پیشرفت‌های علمی کفایت تا خاطرات کسانی که هنوز عمرشان به آن دوران قد می‌دهد زنده شود و به یاد آورند که چگونه «آخوندها» در برابر هر پیشرفتی در زمینه‌ی پزشکی و بهداشت و آموزش و پرورش غائله به راه می‌انداختند. ارائه خدمات پزشکی از طریق دعا نویسی روی ناف بانوان و کنترل میزان سواد جامعه از طریق مکتب‌خانه در طول سده‌ها در انحصار آخوندهای شیاد بود است. هرگونه پیشرفت پزشکی و سواد آموزی دست آنها را از جیب مردم و مخاطبان پای منبرشان کوتاه می‌کرد. داستان واژه‌ی «مار» و شکل «مار» حکایتی گویا از ترفند آخوندها برای جلوگیری از گسترش آموزش و پرورش و آگاهی مردم است.

15 خرداد 1342 به عنوان آغاز رسمی اعتراض روحانیت به حق رأی زنان، اصلاحات ارضی و برابری حقوقی پیروان ادیان مختلف به عنوان روشن‌ترین نمونه سنگ‌اندازی روحانیت شیعه در راه پیشرفت جامعه و بهره‌برداری از دستاوردهای جامعه بشری در تاریخ معاصر ایران ثبت شده است.

جمهوری اسلامی برچنین بستری شکل گرفت و اگر این نظام نتوانست آرزوهای خود را در بسیاری موارد جامه عمل بپوشاند، تنها به این دلیل بود که جامعه ایران در طول دهه‌های پس از انقلاب مشروطه به حقوقی دست یافته بود که دیگر بازپس گرفتن بسیاری از آنها امکان نداشت.

تلاش کنونی جمهوری اسلامی - به ویژه در زمینه‌ی زدودن فرهنگی - خاکریز تازه‌ای در محدود کردن همان حقوق است. این که جمهوری اسلامی در این کار موفق نخواهد شد، موضوعی دیگر است. اما رژیم بطور مداوم در تلاش برای دگرگونی پایگاه‌های مردمی است و از اینرو تأثیرات ویرانگر خود را بر جامعه و شهروندان می‌نهد؛ این واقعیتی است که نمی‌توان و نباید در برابر آن سکوت کرد.



اندیشه‌ای که پشت این تهاجم فرهنگی علیه حقوق جامعه در زمینه آموزش و پرورش نهفته است، یکی از آن‌هایی است که نه تنها احترام‌پذیر نیست، بلکه باید با آن مبارزه نمود. اما این مبارزه نباید با حذف و ترور شخصیت، بلکه با توضیح و روشن‌گری بی‌امان ادامه یابد به طوری که دکان‌داران دین نتوانند اندیشه مخاطبان خود را تا جایی که ممکن است مسخ و آلوده به ویروس خرافات بنمایند. گفتم «تا جایی که ممکن است»، زیرا این واقعیتی است که اندیشه‌های افراطی، حذف‌کننده و مخالف آزادی همواره شنوندگانی خواهند داشت که در شرایط مختلف- به ویژه هنگامی که اقتصاد جامعه در تنگناست- کم و زیاد می‌شوند.

بردباری سرکوبگرانه

به نظر من این روش درست و پسندیده است. به چه دلیل باید امکانات یک دولت دمکرات و یک جامعه باز را در اختیار افراد و اندیشه‌هایی قرار داد که هدف‌شان نابودی دمکراسی و آزادی است. حتا اگر در نام خود واژه «دمکرات» را یدک بکشند و با واژه «ناسیونالیست» بر «میهن پرستی» خویش تأکید نمایند! آیا با احترام به اندیشه‌ی آنها می‌توان قانون اساسی دمکراتیک و مبتنی بر حقوق بشر یک کشور را از گزند این اندیشه‌ها دور داشت تا هرگز نتوانند با قدرتی که به دست می‌آورند به تغییر آن در جهت منافع خود بپردازند؟ قطعاً نه!

آیا شرایط کنونی ما ایرانیان که زیر سلطه یک حکومت دینی خودکامه و سرکوبگر بسر می‌بریم، متفاوت است؟ حکومت و اندیشه‌اش به جای خود، که نیاز به توضیح ندارد. ولی آیا در میان گروه‌هایی که به اصطلاح در مخالفت با رژیم شکل گرفته‌اند، باید به هر اندیشه‌ای احترام گذاشت؟

در این جا پای «بردباری سرکوبگرانه» به میان می‌آید. این مفهوم از **هربرت مارکوزه**، پروردگار فکری جنبش دانشجویی دهه‌ی شصت اروپاست. او چپ‌گرا، منتقد عقاید مارکس و به شدت مخالف مارکسیسم روسی بود. **هربرت مارکوزه** در جوانی به این دلیل نخواست از استادی خود را نزد **مارتین هایدگر**، فیلسوف آلمانی، به پایان برساند، چرا که به شدت شیفته ناسیونال سوسیالیسم شده بود. چنین جمله‌ای از فیلسوفی مانند هایدگر، انسان را در مورد درک و شناخت فلاسفه نیز به شک و تردید می‌اندازد: «تنها پیشوا واقعیت امروز و آینده آلمان و قانون اساسی آن است». این «اندیشه» مربوط به چه سالی است؟ 1933!



باید دید در همین تاریخ سی و چند ساله رژیم اسلامی چند جمله و شعر و اعتقاد مشابه نسبت به بنیانگذار جمهوری اسلامی و حتی برخی دولتمردان آن پیدا می‌کنیم، و در میان گروه مخالفان جمهوری اسلامی نیز بگردید! تا ببینید که موارد مشابه بسیار زیاد است.

مارکوزه «بردباری سرکوبگرانه» (1965) را در جریان شکل‌گیری جنبش‌های دهه شصت میلادی نوشت و در آن به نقد «بردباری ناب» در برابر «همه» و «هر» اندیشه پرداخت. آشنایی من با این اندیشه به سال‌ها پیش باز می‌گردد و آنچه زیر نام «بردباری» در سال‌های اخیر در ایران شکل گرفت و تکرارگاه مبتذل «احترام به اندیشه دیگران» که در واقع برخی از آن به عنوان ابزاری برای بستن دهان منتقدان و مخالفان خود و یا فرد و گروه استفاده می‌کنند، مرا دوباره به یاد آن انداخت و خواستم بگویم که من به «هر» اندیشه‌ای احترام نمی‌گذارم.

من به فاشیسم و به به بنیادگرایی از هر نوعی که باشد، از جمله اسلامی، احترام نمی‌گذارم. من به چپ و راست افراطی، به اندیشه کمونیسم، هنگامی که به سرکوب اندیشه‌های دیگر می‌پردازد و قدرت سیاسی را نردبان سلطه‌ی بی‌چون و چرا بر هر آنچه غیر از خود است می‌سازد، احترام نمی‌گذارم.

همان‌گونه اندیشه کسانی که زیر پوشش دمکراسی و لیبرالیسم به گونه‌ای مستقیم و نامستقیم به اندیشه‌های سرکوبگر پر و بال می‌دهند، مورد احترام من نیست. «**احترام نگذاشتن**» به خرافات و اندیشه‌های جنایتکاران است که می‌تواند حکایت شکل مار و واژه مار را در آموزش مفهوم «**بردباری**» تکرار نکند و مخاطبان خود را زیر نام بردباری به زیر چتر اندیشه‌های سرکوبگرانه نراند.

پاینده ایران - پایدار و سرافراز باد ملت ایران

دکتر نوشیروان حاتم - بنیاد ایران‌ها

۲۱ آذر ۳۵۷۸ زرتشت بزرگ | ۲۵۶۹ شاهنشاهی | ۲۰۱۰ میلادی | ۱۳۸۹ اسلامی

حسن شب یلدا خجسته باد